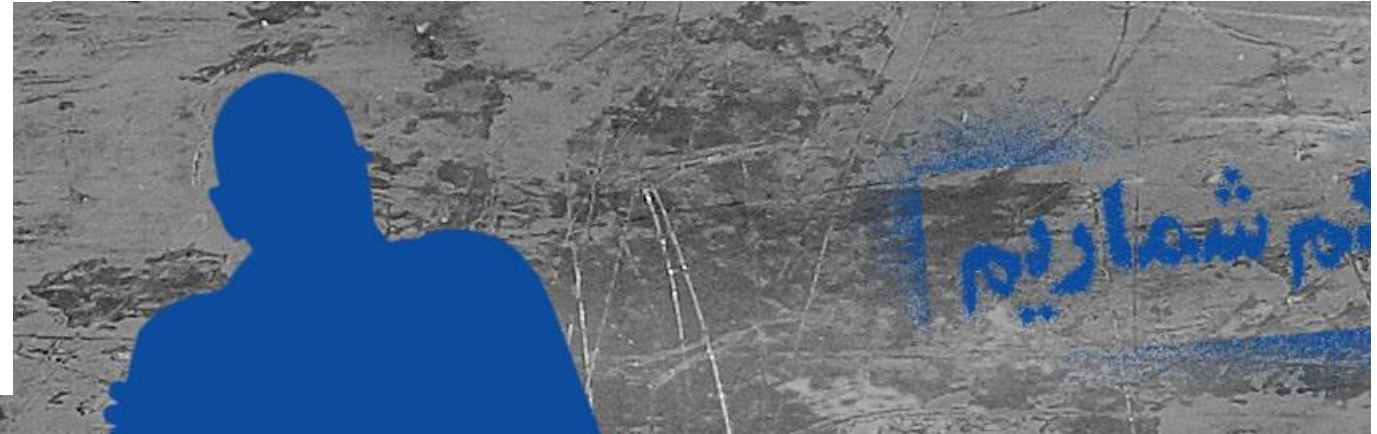


های من خواندنی‌ها خبرها نوشته‌ها و گفته‌ها دفتر یادداشت‌های بد شنیدار / دیدار نوشته‌های شما

جستجو ...



پوشش و قدرت

در چندماهه اخیر سال رو به پایان 1396 به طور قطع یکی از چالش‌های اجتماعی جامعه ما مسأله حجاب و اجبار و الزام قانونی آن بوده است. الان ماجرا آن قدر جدی شده است که بحث حتی میان خود روحانیان اهل حکومت هم داغ شده باشد و یکی از سر دلسوزی برای نظام و حفظ حرمت اسلام بگوید سخت نگیرید و دیگری برای پاسداری از ابهت حکومت، طرف مقابل را به فقه‌نشناسی متهم کند و بگوید باید سخت گرفت. طبعاً ورود به چنین بحث داغی دشواری‌ها و گرفتاری‌های خودش را دارد اما چون این ماجرا جنبه‌های اجتماعی و ابعاد اخلاقی مهمی دارد، من هم خودم را اخلاقاً موظف می‌دانم به آن بپردازم و آنچه را در این زمینه به ذهنم می‌رسد تا حد امکان مستدل و بدون ورود به دعوای سیاسی معمول بنویسم تا شاید در حد خود کمک کرده باشم مسأله‌ای که می‌تواند بسیار بغرنج شود در ذهن مخاطبان دستکم روشن‌تر تقریر شده باشد و چه‌بسا آسان‌تر حل شود.

اصل ماجرا البته ماجرای امروز و دیروز نیست. چند سال پیش در یادداشتی به بهانه تأویل و تفسیر یکی از آثار هنری- مفهومی عزاله هدایت نوشته بودم که دیگر نمی‌شود کسی در خیابان‌های شهری مثل تهران قدم بزند و صدای موهایی را نشنود که خود را آشکار می‌کنند. اما راستش را بخواهید خود من هم که آن یادداشت را نوشته‌ام و جزء کسانی بوده‌ام که پیشتر از این ماجرا سخن گفته‌ام فکر نمی‌کردم روند تغییر و تحول در این حوزه چنین شتابی بگیرد و صدای موهایی که از آن‌ها سخن گفته بودم به این زودی این اندازه بلند شود. دلمان بخواهد یا نه، خوش داشته باشیم یا نه، عرفیات جامعه ما در حوزه پوشش به علت‌های گوناگون با سرعتی چشمگیر در حال تغییر است و اگر برای این تغییرات آمادگی ذهنی و برنامه فکری نداشته باشیم و به آن نیندیشیده باشیم در این حوزه با گرفتگی‌هایی بیش از آنچه اکنون شاهدش هستیم روبرو خواهیم شد. صرف‌نظر از هر موضعی که راجع به این مسأله داشته باشیم باید به آن فکر کنیم، چون پاک کردن صورت مسأله در حوزه‌های اجتماعی مسلماً همیشه بدترین راه حل است.

اجازه بدهید برای رسیدن به درکی از وضعیت فعلی، ماجرا را از گذشته شروع کنم؛ از زمان "کشف حجاب" اجباری در روزگار رضاشاه که به تعبیر فاطمه صادقی "مداخله‌ای مدرن" از جانب حکومت در زندگی شهروندان بود. در آن زمان گروهی از مردم خود در حال تغییر پوشش سنتی بودند و گروه عمده دیگری - از جمله کسانی در خود آن حکومت - علاقه و تمایلی به چنان تغییری نداشتند. حکومت (که اگر انصاف بدهیم در روند نوسازی مملکت سرجمع در زمان خود دستاوردهای به‌راستی شایان توجهی داشت) در یک اشتباه "پدرسالارانه"، به هر علت، تصمیم گرفت در نحوه پوشش زنان دخالت کند و نظامی را که مبتنی بر طبقه‌بندی اجتماعی و تاریخی جاقفاده‌ای بود و البته در دوره جدید خودش داشت آهسته‌آهسته تغییر می‌کرد ناگهان و بی‌محابا تغییر دهد. از آنجا که بستری برای چنان تغییر کلان ناگهانی‌ای وجود نداشت آن تصمیم با مقاومت روبرو شد و از آنجا که این مقاومت، خواسته یا ناخواسته، قدرت حکومت را به چالش می‌کشید حکومت برای نشان دادن تسلط خود ناگزیر شد به برخوردهای قهرآمیز روی آورد. نتیجه را هم همه می‌دانیم. رضاشاه رفت و به‌رغم همه دستاوردهایی که حکومت او و کاردانشان دور و برش نسبت به حکومت پیشین داشت آنچه بیش از همه در خاطر مردم ماند همان زخم کشف حجاب اجباری و مداخله حکومت در پوشش مردم بود. تصمیم رضاشاه اشتباه بود چون اولاً امری را نماد اقتدار سیاسی‌اش و به مثابه نشانه قدرتش تعریف کرد که کنترل آن، نه از عهده حکومت او که از حوزه

گاهی فکر می‌کنم کسانی که شادی و آزادی را، کسانی که دوستی را بدلی را، کسانی که علم را ارج می‌مانی که گفتگو را درست می‌دانند و سانی که آزادی را طلب می‌کنند و : از آنها که غم و اسارت و دشمنی و ت و حقارت را دانسته و ندانسته تایید نده است آرزو کنید فکر و صورتان من درباره این فکر و تصورم چنین کنج - امیدوارم - دنج من است در مالم پهناور مجازی، برای آشنایی با مثل آرزوی من دارید. قنمتان روی ید.

پاره سایت

توانایی هر حکومتی بیرون است (به این دلیل ساده که برای کنترل لباس مردم به تعداد افراد جامعه مأمور لازم است) و ثانیاً و مهمتر اینکه در حوزه خصوصی زندگی مردم و حریم شخصی آنها وارد شد و این ورود به طور کامل در تقابل بود با همان فرایند نوسازی که در بخش‌هایی به آن مشغول بود. به عبارت دیگر حکومت، کشف حجاب را به منزله نشانه‌ای از مجموعه نشانگان تجدید ایران تعریف کرد، در حالی که مداخله حکومت در این امر خود خلاف تجدید بود. تبعات تصمیم اشتباه حکومت رضاشاه در آن زمان در این باره، با رفتن او و ملغی شدن بی‌جای اجباری از میان نرفت، بلکه آن قدر باقی ماند تا در زمانه‌های دیگر به صورتی دیگر بازتعریف شود و نظام نشانه‌شناختی آن قدرت را به گونه‌ای وارونه‌شده بازمانی کند.

قاعداً الان، پیش از ادامه بحث و در همین مرحله، باید به این پرسش مقرر گروهی از خوانندگان این نوشته پاسخ بدهم که چرا دارم از "پوشش و قدرت" سخن می‌گویم و حواسم نیست که آنچه حکومت رضاشاه به آن امر کرده بود شرعاً "حرام" بود و آنچه اکنون در فرایند تاریخی بحثمان به آن رسیده‌ام "واجب" شرعی است. نه فقط حواسم به این موضوع هست، بلکه اصلاً در تأیید اینکه ماجرای که ما اینجا و اکنون با آن درگیریم ماجرای نشانگان قدرت است می‌خواهم به همین حرام و حلال و واجب و مباح استناد کنم.

بگذارید بحث در این باب را از اینجا شروع کنم؛ من برای پیش‌رفتن بحث، به طور کامل مبتنی بر پذیرش این پیشفرض حرکت می‌کنم که داشتن حجاب متعارف شرعاً واجب است و هر که این حد از پوشش را رعایت نکند مرتکب گناه شده است. یعنی در اینجا از مباحث تاریخی که در این باره مطرح است - از جمله اشاره به حجاب به مثابه تفکیکی میان حره و کنیز که با الغای برده‌داری بلاموضوع شده است - صرف نظر می‌کنم (برای نمونه پژوهش‌های امیرحسین ترکاشوند)، آراء فقهی کسانی را که حد حجاب را کمتر می‌دانند در نظر نمی‌گیرم (برای نمونه آراء احمد قابل) و متعرض موضع آن دسته از نواندیشان دینی نمی‌شوم که استدلال‌شان این است که نبوشاندن سر و گردن لازمه‌ای غیراخلاقی ندارد و بنابراین عدم رعایت حجاب مشکلی ایجاد نمی‌کند (برای نمونه مباحث سروش دباغ)؛ هرچند به نسبت اخلاق و این حکم شرعی در ادامه باز خواهم گشت. در اینجا بنا را بر این حکم حداکثری می‌گذاریم که زنان مسلمان مکلف‌اند موی خود را از غیرمحرمان ببوشانند و به معنا و با حدودی که همه می‌دانیم و می‌شناسیم حجاب را رعایت کنند، یعنی بر این مبنا حرکت می‌کنیم که رعایت حجاب حکم تکلیفی و واجب شرعی است.

حال پرسش این است که آیا رعایت نکردن حجاب بنا بر همان مفروضات پیشگفته تنها "گناه" است یا "جرم" هم هست؟ رابطه گناه و جرم در فقه اسلامی به اصطلاح اهل منطق رابطه عموم و خصوص مطلق است. یعنی هر آنچه بنا بر فقه اسلامی مستوجب مثلاً حد است گناه هم هست اما عکس این حکم صادق نیست و مثلاً کسی را به واسطه غیبت کردن حد نمی‌زنند یا تعزیر نمی‌کنند، با اینکه همه ما شنیده‌ایم که "الغیبه اشد من الزنا". اگر این مفاهیم را با هم خلط کنیم باید نتیجه بگیریم که چنانچه حکم زنا تازیانه یا در مواردی سنگسار بوده باشد پس باید برای کسانی که غیبت می‌کنند حکمی شدیدتر صادر شده باشد، در صورتی که این قیاس مع‌الفارق به‌کلی نادرست است. غیبت به عنوان امری مذموم و به لحاظ اخلاقی قبیح در اسلام به شدت نکوهش شده است اما برای آن مجازاتی دنیوی در شرع در نظر گرفته نشده است و حاکم شرع بنا نیست به آن رسیدگی کند. بسی گناه دیگر هم - که گاه به صراحت در قرآن به آن‌ها اشاره شده - همین وضع را دارد. حجاب هم ظاهراً تا پیش از تصویب قانون الزامی بودن آن در جمهوری اسلامی از همین مقوله تلقی می‌شده است. قاعداً در اغلب دوره‌ها ناظر و ضامن اجرای آن، عرف و سلسله‌مراتب حاکم بر خانواده‌ها بوده است، اما بنا بر شریعت اسلامی مراعات نکردن این واجب شرعی صرفاً گناه بوده است و نه چیزی بیشتر. در تأیید این نکته همین بس که مطابق همین قانون فعلی برای کسانی که حجاب را رعایت نکنند دو مجازات در نظر گرفته شده که فی‌الواقع هیچ‌یک جزو مجازات‌های معمول شرعی از قبیل تازیانه یا نفی بلد و مانند اینها نیست؛ بنا بر قانون فعلی حجاب در جمهوری اسلامی مجازات عدم رعایت آن یا زندان است یا جریمه نقدی که هر دو به صورت فعلی مجازات‌هایی است مدرن. به این قانون و لزوم حفظ یا تغییر آن دوباره باز خواهم گشت، در این مرحله غرض روشن کردن این موضوع است که همواره و در طول تاریخ تفاوتی بوده است میان گناه و جرم (یعنی به طور مثال همگی می‌دانیم که "ان بعض الظن اثم" ولی کسی را بابت آن قسم از ظن که به بیان روشن قرآن "گناه" معرفی شده زندان نمی‌اندازیم یا جریمه نقدی نمی‌کنیم)، و مجازات رعایت نکردن حجاب در جامعه ما در این روزگار هم نه مبتنی بر گناه بودن آن که مبتنی بر جرم دانستن قانونی و حکومتی آن است و امری متأخر. در حقیقت حجاب در دوره‌ای به مثابه جزئی از مجموعه نشانگان قدرت در جمهوری اسلامی تعریف شده است و دعوایی هم که الان در موافقت یا مخالفت با آن برقرار است چنانکه اشاره خواهم کرد دعوایی سیاسی است بر سر قدرت و بلزندهای آن، وگرنه کدام مسلمانی است که نداند مثلاً اهل کتاب در رعایت نکردن حجاب اسلامی شرعاً آزادند، در حالی که ما نه فقط اقلیت‌های دینی رسمی و شناخته‌شده در قانون اساسی‌مان را هم در این زمینه آزاد نگذاشته‌ایم بلکه خارجی‌هایی را هم که وارد ایران می‌شوند و شهروند این حکومت نیستند مکلف می‌کنیم این پوشش را رعایت کنند (در صورتی که اگر به فرض دیگر کشورها می‌خواستند پوشش‌شان را به ما تحمیل کنند فریادمان به آسمان می‌رفت). گمان نمی‌کنم نیازی به توضیح بیشتر در این باره باشد، هر کس تربیت دینی داشته باشد و با احکام شرع هم آشنا باشد، می‌داند چه می‌گویم و سختم در باب حجاب و الزام حکومتی آن ناظر به چگونه خلط می‌بختی است. متأسفانه اینکه برخی فقها با این استدلال که هر کس بگوید حجاب در اسلام نیست چنین و چنان است به این گونه مباحث و حتی دیگر فقیهانی که خود قائل به وجوب حجاب‌اند پاسخ می‌دهند تنها نشان می‌دهد که تربیت مدرسی ما هم که روزگاری می‌توانست دست‌کم ذهن‌های به لحاظ منطقی و استدلالی پرورده‌ای پدید بیاورد به اندازه تربیت دانشگاهی‌مان افت کرده است، به این دلیل ساده که همانطور که اشاره کردم وجوب حجاب در اسلام یک بحث است و لزوم مراقبت حکومتی از آن بحثی دیگر و ناتوانی در درک این تفکیک ناتوانی در فهم مقدمات منطقی یک بحث ساده استدلالی است. البته صادقانه بگویم که در پس این خلط مباحث‌ها علی‌روانشناختی را هم می‌شود دید. اگر حجاب در زمره نشانگان قدرت حکومت تعریف شده باشد و ذهن ما هم در مرحله‌ای باشد که من آن را "پیشا روانشناختی" می‌خوانم (یعنی توانایی تحلیل خود و محدودیت‌ها و تمایلاتش را نداشته باشد و کاملاً در بند ناخودآگاهش مانده باشد) از ترس تهدید و تحدید آن نشانگان قدرت ممکن است به دام چنین استدلال‌های منطقی‌معیوبی هم بیفتیم.

اما کسانی هم هستند که به تفکیک فوق واقف‌اند و اصرارشان بر قانون الزام حجاب با علم به ملاحظات است که مطرح کردم. آن‌ها به طور معمول یکی از این دو استدلال یا هر دو آن‌ها را مطرح می‌کنند: رعایت‌نشدن حجاب موجب تحریک جنسی می‌شود و آسیب‌های اجتماعی در پی دارد، یا نداشتن حجاب عملی غیراخلاقی است که حکومت باید جلوی آن را بگیرد. در این سیاق معمولاً از تکلیف دینی امر به معروف و نهی از منکر هم سخن به میان می‌آید. در این زمینه هم می‌توان نکاتی را مطرح کرد که شاید به روشن‌تر شدن مسائل و حل آسان‌تر آن‌ها کمک کند.

نخستین نکته این است: تحریک جنسی امری است به شدت زمینه‌محور؛ به عبارت دیگر این امر بستگی به بسیاری عوامل و شرایط مختلف دارد و به عنوان نمونه پوشیدگی یا نپوشیدگی موی بانوان در آن فی‌نفسه محدودیتی ندارد. جامعه‌ای را در نظر بگیرید مانند افغانستان زمان طالبان یا دولت خوشبختانه مستعجل داعش. اگر زنان را زیر برقع پوشانده باشند و تمام اندامشان زیر لباس‌هایی گونی‌مانند هم مخفی شده باشد باز دو مسأله را نمی‌شود حل کرد، یکی اینکه از زیر آن برقع و گونی نیز همچنان مقایسه و تحلیل (!) می‌تواند "تحریک‌کننده" باشد و از قضا در چنان شرایط و محدودیت‌ها و محرومیت‌هایی آستانه تحریک‌پذیری جسمی بسیار نحیف‌تر می‌شود، همچنانکه دامنه تخیل‌ورزی و درگیری ذهنی بسیار گسترش می‌یابد. دوم اینکه برخلاف آنچه زمانی بعضی مومنین از سر پاور صادقانه اما ساده‌دلانه و در تلاش برای تکمیل بحث علل‌الشرایعی حجاب می‌گفتند موی زنان هیچ ویژگی ذاتی خاصی ندارد و نسبت پوشیده ماندن یا ناماندن آن با تحریک مردان تنها به "عادات چشم" ارتباط دارد. نه فقط موی بانوان که همه بدن زنان و مردان همین حکم را دارد. واضح است که اگر کسی همچنان‌گرا نباشد در برخورد با جنس مخالف "می‌تواند" تحریک شود اما اینکه چه امور و فضاهایی محرک است یا نیست چنانکه اشاره کردم زمینه‌محور است و به عادات بصری و ذهنی و عرفیات و میزان درونی شدن مهار میل در عرصه عمومی هر جامعه ربط دارد. نوربیت الیاس به‌خوبی بیان کرده است که وقتی در پلاژی کمترین پوشش‌ها هست و با این حال اتفاق جنسی خاصی در آنجا نمی‌افتد این وضع نتیجه درونی شدن کنترل میل و بخشی از فرایند تربیت مدنی است. عکس این وضع هم کاملاً ممکن است و چه بسا حتی برخی منع‌های افراطی خود حساسیت‌های شدیدتر و رفتارهای بدوی‌تر در پی داشته باشد. بنابراین داشتن یا نداشتن نوع خاصی از پوشش مستقیماً ربطی به رفتارهای جنسی ندارد و این میزان "جنسیت‌زدگی" و اشتغال ذهنی جامعه به جنسیت است که نحوه رفتارها را تعیین می‌کند. اگر در جامعه فعلی ما برای کسانی دیدن خاتم‌های بی‌حجاب یا کم‌حجاب مسأله‌آفرین است به هیچ چیز ربط ندارد جز عادات چشم و ذهن آن‌ها. کما اینکه در طول این سال‌ها این عادات به شتاب در حال تغییر بوده است و اگر دو دهه‌ای پیش کمی عقب رفتن مقتعه خاتمی محجبه در خیابان برای کسانی غریب بود و به او خیره می‌شدند الان همان‌ها به کسی که شالش افتاده است هم توجه نمی‌کنند. خلاصه اینکه این امر قابل تحقیق و اثبات تجربی است که نحوه خاصی از پوشش مثلاً سر الزاماً ربطی به تحریک غرایز خام و در پی آن به وجود آمدن آسیب‌های اجتماعی ندارد.

درباره ملاحظه دوم هم لازم است چند نکته را در مد نظر داشته باشیم. احکام شرعی (در هر دینی) دو دسته است: آن‌هایی که ناظر به حکمی اخلاقی است و آن‌ها که چنین نیست. ظلم نکن و فریب نده و دروغ نگو و تهمت نزن و مانند این‌ها احکامی اخلاقی است. یعنی فطرت و وجدان و شهودهای اخلاقی آدمیان حسن و قبح برخی امور را فارغ از تفاوت‌های فرهنگی فی‌الجمله می‌تواند تشخیص بدهد و این احکام در زمره آن تشخیص‌ها می‌گنجد. اما اینکه دو رکعت نماز در صبح واجب است یا روزه گرفتن در عید فطر حرام است ربطی به اخلاق ندارد و از تعبدیات اسلام است و هر کس مسلمان باشد و این احکام را جزء اسلام بداند مکلف است آن‌ها را رعایت کند. چنانکه پیشتر هم نوشتیم من بنای این نوشته را بر این گذاشته‌ام که حجاب زنان از احکام تکلیفی است و درباره وجوب آن بحث نمی‌کنم (اساساً چنین بحث کاملاً فقهی‌ای از حوزه تخصص من خارج است و من در این مقاله تنها دارم به تفکیک‌های مفهومی مرتبه دوم می‌پردازم)، بلکه نکته‌ای که مطرح می‌کنم این است که ولو اینکه چنین باشد این حکم تکلیفی از مقوله تعبدیات است و نه اخلاقیات. اگر یک مرد سیک سرش را نپوشاند یا موی سر و صورتش را بپوشاند مطابق دین خود مرتکب فعلی حرام شده است اما کاری به لحاظ اخلاقی نادرست انجام نداده است؛ شهود اخلاقی همه ما دیگر مردمانی که پوشش سر مردان را لازم نمی‌دانیم موید این موضوع است. حجاب زنان در اسلام هم از همین مقوله است و نمی‌شود به‌سادگی و بی‌پروا وجدان اخلاقی بسیاری از (یا به عبارت دقیق‌تر اکثریت) مردم جهان را نادیده گرفت و به‌راحتی همه را به بی‌اخلاقی متهم کرد. تفاوت‌های پوشش به این معنا ربطی به اخلاق ندارد و مرتبط است با عرفیات. اخلاق ناظر به آن امور ثابتی است که از این امور متغیر فرهنگی فراتر می‌رود. لازمه اینکه امری دینی به اخلاق ربط نداشته باشد البته این نیست که فرد ملتزم به آن دین آن را رعایت نکند، مرد سیکی که پوشاندن سر را جزئی از احکام دین و آیین خود می‌شمرد مکلف است سرش را بپوشاند (گرچه ممکن هم هست در بازخوانی و بازنگری در دین و آیین‌اش صادقانه به این نتیجه برسد که رعایت این حکم لزومی ندارد و در حالی که همچنان سیک می‌ماند این حکم را رعایت نکند؛ این شق همانطور که مکرراً اشاره کردم محل بحث من نیست). وقتی بپذیریم حجاب زنان در اسلام هم از این مقوله است و نغیاً یا اثباتاً به اخلاق به معنایی که گفتیم ربطی ندارد نگرانی‌های اجتماعی درباره آن هم کم می‌شود و کاربرد امر به معروف و نهی از منکر هم در مورد آن روشن می‌شود. امر به معروف و نهی از منکر برای آگاهی دادن و تحذیر است و در آن شرایطی مانند تأثیر نیز لحاظ شده است. مسلمانان مقید به حجاب می‌توانند با رعایت احکام ناظر به امر به معروف و نهی از منکر به دیگر مسلمانان در این زمینه تذکر دهند، اما کاری بیش از این نمی‌توانند بکنند. اگر مسلمانی در حال غیبت کردن باشد شایسته است دیگر مسلمین به نحوی مسأله را متذکر شوند، اما آیا کار بیشتری هم می‌توانند بکنند؟ ترک بسیاری از واجبات گناه است، ولی مجازات حکومتی ندارد و موکول به عقوبت اخروی است. نه رعایت حجاب در سلسله‌مراتب واجبات از اقامه نماز بالاتر است و نه عدم رعایت آن در سلسله‌مراتب گناهان بزرگتر از غیبت کردن؛ آنچه این امر را در نظر گروهی این اندازه مهم و حساس کرده است در حقیقت خود از مقوله عرفیات جامعه در زمینه مسائل جنسی است که حال با نظام نشانه‌شناسی قدرت هم پیوند خورده است.

یکی دو نکته دیگر را نیز باید در نظر داشت. نخستین نکته اینکه "دال"ها و نشانه‌ها فقط در یک "ساختار" و نظام نشانه‌شناختی معنی دارند و به خودی خود و به تنهایی معنایی را افاده نمی‌کنند. در یک ساختار دلالتی و نظام نشانه‌گانی بی‌حجابی زنان دال بر هرج و مرج جنسی، دست دادن آنها با مردان عملی جنسی یا تحریک‌آمیز، و ذکر نام کوچک در خطاب در رابطه با جنس مخالف حاکی از صمیمیتی خلاف اخلاق بوده است و هنوز هم هست. اما این فقط یکی از نظام‌های نشانه‌شناسانه است. در یک ساختار دلالتی دیگر بی‌حجابی از اساس ربطی به مسائل جنسی ندارد، دست دادن بخشی از فرایند سلام و علیک است و کمترین بار جنسی ندارد و ذکر نام کوچک تنها حاکی از آشنایی است و نه چیزی دیگر. اگر بر مبنای آن ساختار قبلی، نظام دوم تحریک‌کننده و جنسیت‌آمیز به نظر می‌آید، در این ساختار اخیر هم اتفاقاً آن نظام و ساختار پیشین خیلی در حال جنسیت‌زده کردن امور به نظر می‌رسد. سوءتفاهم نشود؛ هر کس تا جایی که به دیگران آزاری نمی‌رساند حق دارد نظام عرفیاتی را که می‌پسندد رعایت کند، اما آنچه مهم است، و قصدم از ذکر این مثال‌ها تأکید بر آن بود، این است که حق نداریم "دال"ها را بی‌توجه به ساختاری که در آن دلالت می‌کنند و معنا می‌یابند، به دلخواه خودمان و در نظام و ساختار ذهنی خودمان معنی کنیم. این امر باعث می‌شود دنیا و منطق دیگران را اشتباه بفهمیم و توانایی مفاهمه با دیگران را از دست بدهیم.

نکته دیگر اینکه اگر روزی زور حکومت می‌رسیده است که پوشش مردم و عرفیات آن‌ها را در حوزه عمومی کنترل کند (قید کردن "حوزه عمومی" از این جهت است که اندرونی مردم در هر حال همیشه به اختیار خودشان بوده است) به این سبب بوده که به هر جهت بخش عظیمی از جامعه به رعایت آن پوشش و عرفیات در حوزه عمومی تن داده بوده‌اند، وگرنه هیچ حکومتی نمی‌تواند چیزهایی از این دست را کنترل کند. آنچه باعث می‌شود چنین سوداهای محالی به ذهن برخی از ما بیاید داشتن ذهنیت‌هایی است که من آن‌ها را "پیشاشهری" می‌نامم. کنترل فضاهای کوچک ساده است، آدم‌ها کم و بیش هم‌رنگ و هم‌فکرند و هر کس هم چنین نباشد تحت فشار دیگران یا به فضای غالب تن می‌دهد، یا دست‌کم به هماهنگی با آن تظاهر می‌کند یا طرد می‌شود. مسائل با یک "کدخدا" و رای نهایی او حل می‌شود و اختلاف هم که بالا بگیرد پای زور خالص می‌آید وسط و بیل و کلنگ و چوب و چماق حلال اختلافات می‌شود. اما مجموعه‌ها وقتی بزرگتر می‌شوند ممکن است صفات متفاوتی پیدا کنند. "شهر" چیزی است از این دست. در شهر تکثر امری است ناگزیر؛ شهر را باید با قانون اداره کرد، قانون‌های حداقلی اما کارآمد. گوناگونی شهر را نمی‌شود از بین برد و عرفیات موجود در آن را نمی‌شود یکسان کرد. شهر بر اساس قوم و قبیله قوام و تداوم پیدا نمی‌کند، واحد اصلی شهر "فرد" است و افراد در گروه‌های هم‌سنخ روابط اجتماعی خود را دنبال می‌کنند. سودای تبدیل شهر به واحدهای کوچکتر حتی اگر محال نباشد مضر است، چون رقابت و پویایی‌ای را که راز رشد و توسعه شهر است از بین می‌برد و آن را تبدیل به جایی راکد و خالی از انگیزه و خلاقیت و آینده می‌کند. زندگی در ایران امروز به طور عمده زندگی در شهر است و در دنیای مدرن. زیرا همچنانکه پیشتر در یادداشتی دیگر نوشته بودم مدرنیته امرانه‌ای که در حکومت پیشین از در تو نیامده بود، پس از انقلاب اسلامی از پنجره به‌سهولت تو آمده و فراگیر شده است و یکی از بهترین نشانه‌هایش همین حضور اجتماعی دختران خانواده‌های سنتی در همه عرصه‌هاست (در آن یادداشت از "مکر عقل" (List der Vernunft) به تعبیر هگل گفته بودم و اینکه چگونه انقلاب به مثابه پدیده‌ای مدرن نه فقط سلسله‌مراتب سیاسی پیشین که زیست‌جهان سنتی ایرانیان را دیگرگون کرده است). طبعاً این فضای شهری مدرن را نمی‌شود با روش‌ها و رویکردها و ذهنیت‌های "پیشاشهری" اداره کرد. چنین امری محکوم به شکست است و روندی که در جامعه در بسیاری زمینه‌ها شاهدش هستیم خود شاهدی است بر این شکست محتمل. گاهی وقت‌ها بد نیست کمی افق دیدمان را بازتر کنیم و ببینیم تجربه‌های دیگران در کنترل عرفیات در دیگر جاهای دنیا چگونه بوده است و به عنوان مثال چگونه برای پروژه‌هایی از این دست در مذهب‌ترین جامعه صنعتی دنیا (آمریکا) تلاش شده است و چگونه آن پروژه‌ها شکست خورده است. اگر روزی مثلاً "شلوار" لباس مردانه محسوب می‌شده و می‌کشیدند جلوی استفاده خانم‌ها از آن را بگیرند و شکست خورده‌اند، لابد این سوی این امر عرفی هم محکوم به شکست خواهد بود که الان که چشم‌ها به شلوارپوشیدن خانم‌ها عادت کرده است جلوی پوشش‌هایی دیگر (و در واقع سنتی‌تر!) را بگیریم. اگر می‌خواهیم بدون تنش در شهری مدرن زندگی کنیم باید یاد بگیریم عرفیات مختلف را تحمل کنیم و دنیا را بر مبنای نظام نشانه‌شناختی ذهن خودمان معنی نکنیم. حق داریم برای چیزی که درست‌تر یا مناسب‌تر می‌دانیم تبلیغ کنیم اما حق نداریم عموم آدمیان را بر اخلاق و ناپهناجاری معرفی کنیم؛ این کار به مصلحت هیچ کدامان نیست. (راستی این را هم بگویم که عمداً تعبیر پیشاشهری را بر ساخته و استفاده کرده‌ام تا سوءتفاهمی در زمینه شهری و روستایی بودن در بر نداشته باشد، افق نگاه آدم‌ها دست‌کم در روزگار ارتباطات ربط مستقیمی به محل زیست‌شان ندارد و بیشتر به سعه صدر و وسعت مشرب و بزرگی و کوچکی ذهن و ضمیرشان مربوط است و از قضا خیلی از کسانی که اکنون سال‌هاست در شهرهای بزرگمان زندگی می‌کنند دنیایشان پیشاشهری است و خیلی از مشکلاتمان ناشی از همین امر است، همچنانکه ممکن هم هست کسی در روستایی کوچک زندگی کند ولی دلی بزرگ داشته باشد که تکثر و تفاوت در آن جا بگیرد).

آیا این همه که گفتیم به این معنی است که ضرورت دارد در قانون حجاب تجدید نظر کنیم؟ گمان نمی‌کنم چنین نیازی وجود داشته باشد. قانونی که یک سرش یکی-دو سال حبس است در حالی که سر دیگرش یکی-دو چک پول پنجاه تومانی، به قدر کافی از گذشت زمان و شور خوش‌بینانه‌ای که در زمانه تصویب پشتش بوده است خبر می‌دهد. در شرایط فعلی دو گروه می‌توانند بر سر این قانون دعوا داشته باشند و این هر دو گروه کسانی هستند که می‌خواهند از نظام پوشش به مثابه نشانه‌ای از قدرت سیاسی استفاده کنند، گروهی برای تضعیف قدرت سیاسی موجود و گروهی برای تقویت آن. هر دو گروه دو سر طیف فعالان سیاسی جامعه هستند و رادیکال و وگرنه واقعیت این است که روندی در جامعه در حال طی شدن است که نه مدافعان آزادی‌های یواشکی و هول‌هولگی در آن نقشی جدی داشته‌اند و نه مخالفان توانایی مقابله با آن را دارند. عرفیات گروه عمده‌ای از بچه‌هایی که پس از انقلاب بزرگ شده‌اند به علل مختلف در حال تغییر است و سبب شده آنچه را نسل پیش به هر صورت پذیرفته بود نپذیرند. در چنین شرایطی اگر سوداهای سیاسی رادیکال و کینه‌توزی‌های "پیشارواشناختی" و دست‌مبندی‌های "پیشاشهری" نداریم، بهتر است روی اعصاب همدیگر نرویم و اجازه بدهیم روندی که دارد طی می‌شود به طور طبیعی طی شود. آزادی‌خواهی نه یواشکی و هول‌هولگی به نتیجه می‌رسد نه در درازمدت با فشار گروه‌های فشار پا پس می‌کشد. رفتارهای رادیکال تنها هزینه‌ها را بالا می‌برد و این بالا رفتن هزینه‌ها به مصلحت کل جامعه نیست. آنچه باید همه با آن کنار بیاییم تکثر است و پذیرش اینکه به‌رغم اختلاف‌نظرها و تفاوت عرفیات در کنار هم محترمانه زندگی کنیم. این قانون هم مانند قانون ممنوعیت ویدئو روزی که خودش کاملاً بلاموضوع شده باشد و کان لم یکن، لابد برایش تصمیم گرفته خواهد شد (برای اینکه باز کسانی تأکید نکنند که حجاب در قرآن آمده است و تعطیل‌بردار نیست مجدداً یادآوری می‌کنم که بحث ما درباره الزام و اجبار حکومتی حجاب است، نماز و زکات هم در قرآن کریم آمده اما قانونی برای برخورد با کسانی که به آنها نپردانند یا در موردشان کاهلی کنند نداریم و در مورد حجاب هم اگر مسأله نشاتگان قدرت از سویی و عرفیات گاه مهمتر از شریعت از سوی دیگر نبود ماجرا به همین ترتیب بود). به نظر من سخت نگرفتن در اجرای قانون فطری و پرهیز از رفتارهای قهرآمیز فوایدی هم دارد که در بند بعد به آن اشاره خواهم کرد.

واقعیت این است که آن خانواده‌هایی که حجاب در آن‌ها رعایت نمی‌شده یا نمی‌شود طبعاً همیشه در حوزه خصوصی عرفیات خود را رعایت می‌کرده‌اند و می‌کنند. این‌ها عملاً دو نظام واقعی و تظاهری را در خانواده‌هایشان تعریف کرده‌اند که برای پرورش اخلاقی بچه‌ها و فرایند اجتماعی شدنشان بسیار مضر است. از طرف دیگر هم، بچه‌های خانواده‌هایی که حجاب در آن‌ها رعایت می‌شود و به طور خاص پسرهای این خانواده‌ها، برخلاف نسل پدرانشان که پیش از انقلاب بزرگ شده بوده‌اند و بی‌حجابی برایشان عادی بوده است نسبت به نحوه خاصی از پوشش یا عرفیات که در هر حال نه فقط در بقیه دنیا که در جامعه خودمان هم هست دست‌کم تا سنی به‌کلی بیگانه می‌مانند. این امر سبب می‌شود از سویی گاه توانایی‌های اجتماعی این‌ها کم باشد و دچار سوءفهم و سوءتعبیرها و ذهنیت‌هایی نادرست شوند و از سوی دیگر سبب شده است "خارج"ی که گاهی افسانه‌ای و خیالی هم هست در ذهنشان پررنگ و برجسته شود و به این ترتیب برخورداری از امکان رفتن به "خارج" (که ربط مستقیم دارد به تمکن مالی و امکان گرفتن ویزا) خود به ماجرابی در سطح جامعه بدل شده باشد. راه دور نرویم. به فرایند فیلم‌سازی‌مان نگاه کنید که در آن با "خارج رفتن" مسأله حجاب دور زده شد و حالا دیگر با رفتن به یک سفارت خارجی واقعی یا ساختگی و استفاده از بازیگر زن خارجی در همین

ایران هم اجبار به رعایت حجاب در آن دور زده می‌شود. برای کم شدن فاصله عرفیات موجود در جامعه و کمرنگ شدن فاصله ایران و خارجی که گاهی سخت خیالی هم هست سخت نگرقتن در اجرای این قانون می‌تواند کمک کند.

آخرین نکته اینکه اگر واقعاً دغدغه اخلاق داریم و نه دغدغه پوشش به منزله بخشی از نشانه‌شناسی قدرت، بهتر است به مسائلی مهمتر فکر کنیم، چرا که خردمندی اقتضا می‌کند در مسائل اخلاقی و اجتماعی همواره اولویت‌بندی را پیش چشم داشته باشیم. نمی‌خواهم از رانت‌خواری و اختلاس‌های کلان و فقر یا ناکامی در تحقق عدالت اجتماعی و کمتر کردن تبعیض‌های اجتماعی یا دیگر مشکلات کلی از این دست حرف بزنم. می‌خواهم به مسأله‌ای اشاره کنم که از قضا تماماً به جنسیت مربوط است. در اسلام رهبانیت نداریم (لا رهبانیه فی الاسلام) اما این کاستی و واقعیت ناخوشایند و تلخ، حتی اگر بیهوده درصدد انکارش باشیم، در جامعه ما سفت و سخت هست که گروهی از جوان‌های‌مان، به علل مختلف اقتصادی و فرهنگی، از محرومیت جنسی رنج می‌برند. برآورده شدن نیازهای آدمیان حق آن‌هاست، اما در جامعه ما رفع این نیازها به‌شدت ارتباط دارد با وضع طبقاتی و قشر فرهنگی اشخاص. اگر به‌راستی نگرانی‌های اخلاقی برای جامعه داریم بهتر است نگران این وضع و این محرومیت مهم باشیم و فکری برای دختران و پسران جوان‌مان بکنیم تا هم ظلم و بی‌عدالتی در این عرصه در جامعه کمتر باشد و هم تبعات نابهنجاری‌های روانشناختی و آسیب‌های جامعه‌شناختی ناشی از آن آینده فرهنگ و سرزمین‌مان را تهدید نکند.

محمدمنصور هاشمی

اسفند 1396

موضوعات: نوشته‌ها و گفته‌ها

Developed by EHSAN GHASEMI © 2012

ت داشتنی‌های من خواندنی‌ها خبرها نوشته‌ها و گفته‌ها دفتر یادداشت‌های بد شنیدار / دیدار نوشته‌های شما